

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی دو نکته مربوط به حق شناسی مرحوم شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیه) نسبت به مرحوم صاحب جواهر نقل کنیم. قبلاً اگر نظر شریف شما باشد از استاد ما مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی (رضوان الله تعالی علیه) مؤلف مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی از ایشان نقل کردیم که فرمودند استاد ما مرحوم آقا شیخ عبداللّٰه نوری در تهران از مرحوم شیخ انصاری نقل کردند که مرحوم شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیه) درباره حق شناسی نسبت به مرحوم صاحب جواهر فرمودند من هیچ نکته تازه ای نگفتم «إِلَّا أَشَارَ إِلَيْهِ صَاحِبُ الْجَوَاهِرِ بِنَفْيٍ أَوْ إِثْبَاتٍ» یعنی صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) حق علمی نسبت به بعدی ها دارد. فرمود من حرف تازه ای نیاوردم مگر اینکه آنچه را ما گفتیم قبلاً مرحوم صاحب جواهر به آن اشاره کرده است.

این اصطلاح «حکومت» و اصطلاح «ورود» اینها از اصطلاحات پُربار اصولی است. جریان «ورود» را جلسات گذشته از جلد ۳۱ جواهر خواندیم که مرحوم صاحب جواهر اصطلاح «ورود» را بکار بردند که چه چیزی بر چه چیزی وارد است و کجا این را فرمودند؟ در جلد سی و یکم که قبلاً خواندیم^۱ اما اصطلاح «حکومت» تقریباً بیش از اصطلاح «ورود» در کلمات مرحوم صاحب جواهر هست که یکی از آنها در صفحه یازده و دوازده جلد بیست و سوم است. در جلد بیست و سوم در بحث شرط سقوط خیار مجلس و مانند آن که آیا این شرط نافذ است یا نه؟

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۳۶؛ «... أو زیادته بأصله عدم الزیادة باعتبار ورودها علیه».

برخی‌ها خواستند بگویند به اینکه عقد لازم است «أَوْفُوا بِالْعُقُود»^۱ لازم است این شرط برخلاف مقتضای عقد است برای اینکه این عقد مقتضی لزوم وفاست شما شرط کردید که لازم نباشد این توهّم را بعضی‌ها کردند آن وقت ادله‌ای اقامه کردند که این شرط، مخالف مقتضای عقد نیست نافذ است. صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) که استدلال می‌کنند پایان صفحه یازده و آغاز صفحه دوازده این است که می‌فرمایند این شرط به وسیله «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۲ تثبیت شده است این «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» حاکم است بر «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا»^۳ ما یک دلیل اصلی داریم که لزوم عقد است «أَوْفُوا بِالْعُقُود»، دلیلی آمده است فرمود به اینکه «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» که خیار مجلس را ثابت کرد ما اگر شرط سقوط کنیم نه عدم ثبوت که خلاف شرع است یک وقت است شرط می‌کنند که بیع خیار مجلس نیابد این خلاف شرع است این بیع مقتضی است یا موضوع است برای تحقق خیار مجلس ولی شرط کنند سقوط بعد از ثبوت را یعنی قبول داریم که شارع مقدس فرمود: «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» و قبول داریم که هر بیعی خیار مجلس دارد و قبول داریم که این خیار حق طرفین است حالا به ما اجازه دادند که شرط کنیم این خیاری که از طرف شارع مقدس آمده است و حق ماست ما این را ساقط کنیم، این سقوط بعد از ثبوت است نه «عدم الثبوت». حرف مرحوم صاحب جواهر این است که این «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» حاکم بر «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» است. این اصطلاح «حکومت» را ایشان در جواهر در مواردی بکار بردند که یکی از آن موارد این است در صفحه یازده و دوازده، در صفحه یازده فرمودند به اینکه «و کذا يسقط» اگر شرط سقوط کنند «بلا خلاف أجده فيه بل في الغنية الإجماع عليه» چرا؟ برای اینکه اصل معامله که لازم است ما

۱. سوره مائده، آیه ۱.

۲. تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۷۰.

شک داریم که این «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ لَمْ يَفْتَرَقَا» با «أَصَالَةُ الزَّوْمِ» در صورت شرط سقوط هم باز هست یا نه؟ عموم وفای به عقد می‌گوید این لازم است، از یک طرف؛ «و صحیح «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» الذی هو أرجح مما دل علی الخیار من وجوه فیحکم علیه» «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» که از چند نظر از دلیل خیار که «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا» وارد شد، این حاکم بر آن است. این اصطلاح «حکومت» را در تقدیم دلیل شرط بر دلیل خیار ذکر فرمودند. این در جلد بیست و سوم بود.

در جلد دوازدهم صفحه ۳۱۵ این فرمایش را دارند: «و فيه أما الأصل فهو مع إمكان منعه بأن يقال أما في الشك قبل تجاوز المحل» شک قبل از تجاوز باید عمل شود آنجا دارد چیزی که از آن تجاوز کرده‌ای اعتنا نکن اما وقتی که تجاوز نکردیم باید بیاوریم برای اینکه اصل عدم می‌گوید تا حال نیاوریم. «فالأصل يقضى بعدم الفعل فيأتي به و استصحاب الصحة تحکم» بر آن، این شک اگر قبل از تجاوز محل بود آدم آن را می‌آورد تاکنون که صحیح بود قبل از شک، با آمدن شک غمی دانیم باطل شد یا نه؟ استصحاب صحت، حاکم بر آن دلیلی است که موهم بطلان است و مانند آن. این کلمه «تحکم» و «لحکومته» و مانند آن در جواهر نسبت بعضی از روایات به بعضی، یا بعضی از اصول نسبت به بعضی کم نیست. آنجا اماره‌ای بود که بر اماره دیگر حاکم شد، اینجا اصلی است که بر اصل دیگر حاکم می‌شود و مانند آن.

این دو نکته بود که اگر آقایان بخواهند جمع‌بندی کنند اصطلاح «ورود» در جلد ۳۱ جواهر است و اصطلاح «حکومت» در جلد دوازده و در جلد ۲۳ و موارد دیگر است، آن وقت معلوم می‌شود اینکه مرحوم شیخ انصاری فرمود من چیز تازه‌ای نیاوردم، حرفی نزد «إِلَّا أَشَارَ إِلَيْهِ صَاحِبُ الْجَوَاهِرِ بِنَفْيِ أَوْ إِثْبَاتِ».

اما درباره مطلب قبلی که حقوق زن است یکی از آقایان یک سؤالی کردند من نمی‌دانم سوابق تحصیلی ایشان در بحث عقلی چیست؟ اگر به این مقدار سوابقشان آماده است این مقدار که اشاره کنیم کافی است و گرنه تفصیلش را باید دوباره سؤال کنند. بحثی که گذشت این بود ذکورت و انوشت یعنی مذکر و مؤنث بودن مربوط به بدن است که ماده است و صورتی که به این ماده افزوده می‌شود که ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ روح مجرد است و روح مجرد نه زن است نه مرد. این حرف را در فلسفه اسلامی مرحوم بوعلی (رضوان الله علیه) ذکر کردند، بعد شاگردش بهمنیار در التحصیل ذکر کردند. مرحوم بوعلی می‌دانید که او شاگرد نماز بود، چون این همه حرمتی که برای افرادی مثل بوعلی قائل‌اند برای اینکه اینها جزء افرادی‌اند که نه استاد داشتند نه شاگرد، این گونه شخصیت‌ها اگر پیدا شوند هزاره‌ای هستند یعنی نه استادی اینها را پروراند نه کسی توانست شاگرد اینها باشد، چون خودشان در شرح حال خودشان دارند که ما مقداری منطق را پیش ابو عبدالله ناتلی خواندیم یک مقداری هم فلسفه پیش فلانی خواندیم بعد به قسمت مشکلات طب، مشکلات منطق، مشکلات فلسفه، علمیات یعنی علمیات! حالا یک وقت کسی مثلاً شرح لمعه می‌خواند و یک وقت می‌خواهد به جواهر برسد، فاصله خیلی است! به آن دقائق طب رسیدیم، به آن دقائق منطق رسیدیم، به آن دقائق فلسفه رسیدیم دیدیم استاد نداریم خودمان نشستیم حل کردیم، حل کردیم، حل کردیم، حل کردیم! بی‌استاد شد بوعلی! بعد چندین سال هم درس گفت یک نفر نشد که نزدیک ایشان شود او نه شاگرد داشت نه استاد. بهمنیار هم یک فحلی است اما بهمنیار کجا بوعلی کجا! مردانی که نه استاد دارند نه شاگرد اینها هزاره‌ای هستند. استاد ایشان نماز بود خود ایشان هم می‌گویند من هر وقت مشکلی پیدا می‌کردم وضو می‌گرفتم به جامع شهر می‌رفتم یعنی مسجد جامع آنجا دو رکعت نماز می‌خواندم تضرع و ناله می‌کردم چیزهایی

۱. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

برای من حل می‌شد. ایشان دارد به اینکه این ذکورت و انوشت برای بدن است که بدن ماده است نه برای روح. حرف ایشان در الهیات شفا هست، یک؛ حرف شاگرد ایشان بهمنیار در التحصیل است، دو؛ حالا نظر مرحوم صدر المتألهین که می‌گوید روح «جسمانیة الحدوث» است و «روحانیة البقاء» این برادر ما که سؤال کرد اگر سوابق تحصیلی‌اش خوب باشد باید بفهمد وگرنه باید مراجعه کند. انسان یک موجود سه اُشکوبه است سه طبقه‌ای است یک ماده دارد که بدن اوست که ساختار بدنی است که یا این چنین است یا آن چنان، یک صورت دارد به نام صورت حیوانی قبل از اینکه انسان شود صورت حیوانی است؛ «حیوان بالعفل» است و «انسان بالقوه»، بعضی همچنان «انسان بالقوه» اند که حیوانیت رسوخ کرده نمی‌گذارد اینها انسان شوند که دارد: ﴿أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾.^۱ یک بدن دارد که این زیربناست، یک صورت حیوانیه دارد که فصل او را تشکیل می‌دهند، آن که پرواز می‌کند «جسمانیة الحدوث» است و «روحانیة البقاء» است صورت است نه ماده، ماده سکوی پرش است یعنی این ماده که زیرساخت است سکوی پرش است، آن صورتی که «جسمانیة الحدوث» است امروز و «روحانیة البقاء» است فردا، آن صورت پا را می‌گذارد بر این ماده و پرش می‌کند. این ماده یا این چنین ساخته شد یا آن چنان، این ماده یا مذکر است یا مؤنث نه صورت، صورت نه مذکر است نه مؤنث، این صورتی که نه مذکر است نه مؤنث بر ماده قرار دارد «جسمانیة الحدوث» است پرش می‌کند با حرکت جوهری می‌شود «روحانیة البقاء»، نه اینکه آن بدن بشود «روحانیة البقاء»، آن بدن سکوی پرش است.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

«فهاهنا أمورٌ ثلاثة»: بدن است که یا مذکر است یا مؤنث، صورت است که نه مذکر است نه مؤنث، این صورتی که هم‌اکنون حلول در ماده کرده است در اثر حرکت جوهری می‌شود مجرد، این صورت است که «جسمانیة الحدوث» و «روحانیة البقاء» است نه آن بدن که سکوی پرش است و مذکر و مؤنث بودن برای آن است.

اما آنچه که مربوط به حق زن است نظیر بحث عاقله و امثال عاقله اینها در حد احتمالات ابتدایی است. ما حالا بخواهیم بگوییم زن ذاتاً افضل از مرد است برای این ما دلیلی نداریم. اگر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن مقام والا رسید او در نشئه طبیعت فرق تامی دارد با دیگران اما آن جایی که به «لولاک»^۱ مخاطب می‌شود آنجا که «دَنَا فَتَدَلَّى»^۲ است در آن بخش ملاحظه فرمودید که دارد این اهل بیت (علیهم السلام) نور واحدند آنجا کثرتی در کار نیست در آن جمع وجود مبارک صدیقه طاهره هم حضور دارد. ما وقتی برخورد می‌کردیم دیدیم که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره سید الشهدا (علیه السلام) دارد: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۳، این «حُسَيْنٌ مِنِّي» روشن است «اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» را توجیه می‌کردیم که دین من به وسیله قیام حسین بن علی (سلام الله علیه) و کربلای او و شهادت او تأمین شده است لذا من از او هستم و او از من است، این یک توجیه ابتدایی بود که از دیرزمان می‌شد. بعد وقتی دیدیم که همین تعبیر درباره وجود مبارک امام حسن هم هست که «حَسَنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ»^۴ یک مقداری در این توجیه تأمل می‌کردیم. بعد وقتی دیدیم این تعبیر بیشتر و بیشتر درباره حضرت امیر است که «عَلِيٌّ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ»^۵ این نیاز به توجیه دارد که چگونه شد پیغمبر می‌فرماید: «عَلِيٌّ

۱. الوافی، ج ۱، ص ۵۲: «قال نبینا ص أول ما خلق الله تعالى نوری و فی رواية أخرى روحی و فی الحديث القدسی مخاطباً إياه لولاك لما خلقت الأفلاك».

۲. سوره نجم، آیه ۸.

۳. کامل الزیارات، ص ۵۲.

۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص ۳۰۶.

۵. الأمالی (للصدوق)، النص، ص ۹.

مِئِّي وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ؟ وقتی آیه مبارکه «مباهله» را انسان بررسی کند کاملاً حل می‌شود وقتی خدا بفرماید: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾^۱ جا برای تردید نیست البته «عَلِيٌّ مِئِّي وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ» یک وقت است یک شاعری می‌گوید می‌گوییم مبالغه کرده است اما وقتی ذات اقدس الهی می‌فرماید: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ جان من است و وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) این را آن نقطه پرواز قرار داد می‌دانید مأمون یک آدم بی‌فضلی نبود حالا یا «الله» تحصیل کرده بود یا «لشیطان» تحصیل کرده بود به هر حال این چیزها را بلد بود. یک وقت به عرض امام رضا (سلام الله علیه) رساند که دلیل فضل بنی‌هاشم بر بنی‌عباس چیست؟ حضرت فرمود: ﴿وَأَنْفُسَنَا﴾، فوراً مأمون گفت: «لَوْ لَا نِسَاءَنَا»، فوراً حضرت برگشت فرمود: «لَوْ لَا (أَبْنَاءَنَا)»^۲. مأمون چه می‌خواست بگوید؟ مأمون خواست بگوید این ﴿أَنْفُسَنَا﴾ یعنی «رجالنا»، چرا؟ چون در قبال ﴿نِسَاءَنَا﴾ قرار گرفت پس ﴿أَنْفُسَنَا﴾ یعنی «رجالنا». تا گفت «لَوْ لَا نِسَاءَنَا» که خواست بگوید این «أنفس» در مقابل «نساء» است و «نساء» وقتی که مقابل آن یک کلمه قرار گرفت به معنی «رجال» است، «رجال» که فضیلتی ندارد ما هم مردهایمان را می‌گوییم شما هم مردهایتان را بگویید، پس «أنفس» به معنی «رجال» است و این فضیلتی ندارد. فوراً وجود مبارک حضرت فرمود: «لَوْ لَا (أَبْنَاءَنَا)» اگر «نساء» در قبال «رجال» بود، «أَبْنَاء» را چرا فرمود؟ اگر ﴿أَنْفُسَنَا﴾ به معنی «رجالنا» بود، «رجالنا» «أَبْنَاء» را هم شامل می‌شد؛ مردان خواه پسر باشد، خواه داماد باشد، خواه بستگان دیگر باشند جزء «رجالنا» هستند. اگر ﴿أَنْفُسَنَا﴾ به معنی «رجالنا» است، پس چرا «أَبْنَاءَنَا» را فرمود؟ معلوم می‌شود این «نساء»

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰، ص ۳۵۰.

در مقابل «أبناء» است یعنی دختران ما و «أنفس» مقابل ندارد. اول حضرت فرمود دلیل فضیلت ما ﴿أَنْفُسَنَا﴾ است، مأمون گفت «لَوْ لَا نِسَاءَنَا»، فوراً حضرت فرمود: «لَوْ لَا ﴿أَبْنَاءَنَا﴾».

این است که ایام «مباهله» را خیلی باید گرامی داشت که عظمت وجود مبارک حضرت امیر این است! این مربوط به آن بحث‌های قبلی است که اگر مرد فضیلتی دارد زن هم در آن فضیلت سهیم و شریک است و اگر چنانچه چهار تا فضیلتی برای مرد است چهار تا رذیلت هم برای مرد است برای اینکه این همه رذایل برای این مردها بود قتل انبیا از اینها بود، جنگ‌اندازی از اینها بود، ادّعای الوهیت از مرد بود، ادّعای ربوبیت از مرد بود، ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾^۱ را مرد گفت، ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۲ را مرد گفت. غرض این است که ما بگوییم مردها بر زن‌ها فضیلتی دارند برهانی نداریم.

پرسش: هند جگر خوار با فاطمه (سلام الله علیها) مساوی هستند؟!

پاسخ: نه خیر! فرد را که با فرد نمی‌سنجند چه اینکه ابا جهل را هم با وجود مبارک حضرت امیر نمی‌سنجند. در بین زن‌ها برجستگی هست گناهای هم هست کافری هم هست، در بین مردها برجستگی هست گناه هم هست؛ اما جنایت در مردها خیلی بیش از زن‌هاست همه انبیا را این مردها شهید کردند.

پرسش: مربوط به روح است یا جسم؟

۱. سوره قصص، آیه ۳۸.

۲. سوره نازعات، آیه ۲۴.

پاسخ: وقتی که روح حیوانی شد کار کافرانہ انجام می‌دهد چه زن چه مرد. غرض این است که ما بتوانیم برهان اقامه کنیم که مردها افضل از زن‌ها هستند، نه، بعضی افضل هستند بعضی از آن طرف افضل هستند و اما قسمت مهم جنایت‌هایی که در جهان اتفاق افتاده است به دست مردهاست.

پرسش: می‌توانیم بگوییم که کلام صاحب جوهر ناظر به این باشد که زن در مقابل شوهر است؟

پاسخ: بله این در فصل دوم است، فصل اول این است که زن چه پایگاهی دارد و مرد چه پایگاهی؟ آیه سوره مبارکه «احزاب» یکسان بودن را از مشخص کرده است.^۱ درباره امور داخلی یقیناً مرد مدیر است، مدیریت و مسئولیت را که قرآن صریحاً امضا کرده است ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۲ ولی در ذیل فرمود: ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾^۳. غرض این است که در فضیلت گوهر و ذات نمی‌شود بگوییم مرد ذاتاً افضل از زن است و زن مفضول است، چنین چیزی را نمی‌شود گفت.

پرسش: پس این ایراد به صاحب جوهر هست که در فصل دوم بحث کردند.

پاسخ: نه، غرض این است که این روایات فراوانی که دارد سجده کنیم این در فصل‌های دوم یعنی در مدیریت داخلی است، وگرنه این طور نیست که زن «بالقول المطلق» مفضول باشد و مرد «بالقول المطلق» فاضل، چون ما شواهد فراوانی داریم. اگر این که دارد ما امر می‌کردیم سجده کند یعنی زن در برابر شوهر، نه زن در برابر مرد چون در اسلام هیچ کمالی مشروط به ذکورت یا ممنوع به انوثن نیست. حالا ولو نتواند قاضی شود ممکن است درس‌های علمی عمیق فقهی را بخواند شاگردان او قاضی شوند، نتواند مرجع شود می‌تواند درس‌های دقیق بخواند

۱. سوره احزاب، آیه ۳۵: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾.

۲. سوره نساء، آیه ۳۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲۸.

شاگردان او مرجع شوند. غرض این است که مرجعیت فضیلت نیست یا قاضی شدن فضیلت نیست، علم فضیلت است که زن و مرد در آن مساوی‌اند.

پرسش: چرا هیچ کدام از زن‌ها پیغمبر نشدند؟

پاسخ: امر اجرایی است اما «ولیّ الله» شدند. نبوت و امامت و مانند آن اجرایی است که با مردم کار دارند؛ اما ولایت که روح امامت است روح نبوت است روح‌های این همه فضایل است این مشترک بین زن و مرد است عمده ولایت است. پیغمبر هم نبوت او به استناد ولایت اوست و امام‌ها هم امامت آنها هم به استناد ولایت آنهاست چون «ولیّ الله» هستند به این بارگاه می‌رسند.

حالا برسیم به اصل بحث؛ در این روایات فراوان است که زن نسبت به مرد باید خضوع داشته باشد اگر ممکن بود ما می‌گفتیم که سجده کند، او بدون اجازه شوهر نباید از منزل بیرون برود که روایات فراوانی است که حتماً ملاحظه فرمودید! آیا این نظیر همان برده‌داری است؟ در حدّ احتمال است یعنی اسلام می‌خواهد برده‌داری را «إلی یوم القيامة» حفظ کند یا می‌خواهد طرزی تربیت کند که برده‌داری رخت بربندد؟ آیا زن‌هایی که آن روز در جاهلیت با آن وضع بودند آنها را می‌خواهد در تحت تدبیر رجال با علم و معرفت قرار بدهد که آنها را به حدّ عقل کامل برساند، یا نه همین نقصی که نواقص عقول‌اند نواقص فجورند چون مستحضرید این در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این در جریان جنگ جمل اتفاق افتاد که مردم به دنبال عایشه حرکت کردند حضرت این جملات را فرمود.^۱ آیا اسلام می‌خواهد این بردگی «إلی یوم القيامة» بماند، یا می‌خواهد در اثر رشد و تکامل جامعه بردگی رخت بربندد؟ آیا اسلام می‌خواهد زن‌ها در همین حدّ «ناقص العقول» و «ناقص المشورة» و امثال آن بمانند،

۱. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۸۰.

یا می‌خواهد طرزی کار کند که اینها کامل شوند مثل مرد باشند در فضیلت؟ البته در کارهای اجرایی برای مردها کار خاص خودش را دارد، کارهای اجرایی زن برای زن‌ها کار خاص خودش را دارد. این بدن برای کارهای نرم‌تر ساخته شده است، آن بدن برای کارهای دقیق‌تر و محکم‌تر ساخته شده است، اینها «إلى يوم القيامة» هست اما این طور که اگر سجده برای غیر خدا جایز بود می‌گفتیم زن در برابر مرد سجده کند این فکر «إلى يوم القيامة» باید بماند یا زن اگر چنانچه تحصیل کرد بالاتر از مرد شد یا با هم یک سطح شدند هر دو دانشگاه رفتند هر دو دکتر شدند هر دو به سِمَت‌های علمی رسیدند این زن باید برای او سجده کند یعنی در آن حد است، یا تلاش و کوشش دین این است که زن را از آن صورت جهل در بیاورد؟ آن طور که باشد بعضی‌ها صریحاً به خود پیغمبر گفتند که ما نیستیم، حالا این ما نیستیم را اگر چنانچه امروز میلیون‌ها مردم بگویند چکار باید کرد؟ مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد بیست روایت سوم باب ۸۴ از ابواب «ترک تزویج» این روایت را نقل کردند البته قبلاً این روایت را مرحوم شهید ثانی در مسالک نقل کردند.^۱

در جلد بیستم باب ۸۴ روایتی است درباره این که ترک تزویج مکروه است چند روایت است که تبّتل و تعطیل زن‌ها ممنوع است. روایت اول که مرحوم کلینی نقل کرد از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) این است که فرمود: «كُفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صِ النَّسَاءَ أَنْ يَتَّبَتَّلْنَ وَيُعْطَلْنَ أَنْفُسُهُنَّ مِنَ الْأَزْوَاجِ»^۲ اینها خودشان را معطل کنند و همسر نگیرند این منهی است.

۱. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۶۵؛ الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۵، ص ۵۰۹.

روایت سوم این باب که مرحوم کلینی نقل کرد از «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُبَيْرٍ الْعَزْرَمِيِّ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) این است که «جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ص». یک قصه‌ای سیدنا الاستاد (رضوان الله تعالی علیه) در المیزان نقل کرد که یک زنی در حضور حضرت سخنرانی کرد گفت فضیلت مرد این است، برای ما چه گذاشتی؟ فضیلت ما چیست؟ خیلی آن سخنرانی مفصل است که حضرت فرمود شما تاکنون چنین زنی دیدید که چنین سخنرانی کند؟ بعد فرمود فضایل شما مشخص است. «جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَسَأَلَتْهُ عَنْ حَقِّ الزَّوْجِ عَلَى الْمَرْأَةِ» که چه حقی مرد بر زن دارد؟ حضرت بعد از اینکه این سؤال را شنید فرمود: «فَخَبَّرَهَا» این را بگو، «ثُمَّ قَالَتْ فَمَا حَقُّهَا عَلَيْهِ» شما تفصیلاً بیان کنید حق مرد بر زن در خانواده چیست؟ حق زن بر مرد در خانواده چیست؟ «قَالَ ع» حق زن بر مرد و وظیفه مرد نسبت به زن این است که «يَكْسُوَهَا مِنَ الْعُرَى وَ يُطْعِمُهَا مِنَ الْجُوعِ وَإِذَا أَذْنَبَتْ غَفَرَ لَهَا» همین سه قسم را ذکر کرد که باید لباس او را تأمین کند، خوراک او را تأمین کند و اگر اشتباهی کرد او را ببخشد. «قَالَتْ فَلَيْسَ لَهَا عَلَيْهِ شَيْءٌ غَيْرُ هَذَا؟» به حضرت عرض کرد که غیر از این سه مطلب زن حق دیگری ندارد فقط باید لباس او را بدهد غذای او را بدهد اگر او اشتباه کرد گناهی کرد ببخشد؟ همین سه حق است؟ «قَالَ لَا» همین سه حق است. «قَالَتْ» اگر همین سه حق است حقوق دیگر نیست «لَا وَاللَّهِ لَا تَزَوَّجْتُ أَبَدًا» من دیگر همسر نمی‌گیرم برای اینکه آن همه حقوقی که ما شنیدیم شما برای مرد قائل شدید زن همین که یک لباسی حق داشته باشد و یک غذایی حق داشته باشد و اگر هم اشتباه کرده شوهر ببخشد من دیگر همسر نمی‌گیرم. «ثُمَّ وَلَّتْ» رو کرد که برود! «فَقَالَ النَّبِيُّ ص ارْجِعِي» برگرد، «فَرَجَعَتْ» این زن رجوع کرد، حضرت فرمود: «فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿وَأَنْ يَسْتَغْفِنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ﴾^۱ شما اگر عقیفانه زندگی کنید برای شما

۱. سوره نور، آیه ۶۰.

بہتر است. حالا این مشکلی را حل نکرد «الیوم» اگر - خدای ناکرده - میلیون‌ها زن بگویند ما نیستیم حلّ این مشکل است آن همه از آن طرف گفتید اگر سجدہ برای غیر خدا جایز بود ما می‌گفتیم زن باید برای مرد سجدہ کند، در روایاتی کہ هست این است اگر پدرش مریض شد مادرش مریض شد این زن بدون اجازہ او حق عیادت آنها را ندارد یا اگر پدرش مُرد مادرش مُرد بدون اجازہ او حق تشیيع جنازہ ندارد، اینها برای چیست؟ اینها برای اینکه زن آن روز را پیروراند تا بہ رشد برسد یا «إلى يوم القيامة» حکم همین است؟ اگر همین باشد کہ خیلی‌ها مشکل دارند درباره «عبد و إماء» ہم همین است. درباره «عبد و إماء» ظاهراً دین می‌خواهد اینها را تربیت کند پیروراند تا نظام بردگی را بردارد، اینجا ہم ظاهراً شاید بخواهد پیروراند آن زن‌های در جاہلی کہ آن طرز زندگی می‌کردند بتوانند رشد پیدا کنند با همسرشان توافق کنند دوستانہ زندگی کنند نہ اینکه بدون بدون اجازہ شوہر عیادتشان نرود یا اگر آنها مُردند تشیيع جنازہ آنها نرود تا شوہر اجازہ بدهد، این بعید است کہ در شرایط کنونی این طور باشد. بہ وجود مبارک امام باقر یا امام صادق (سلام الله علیہ) عرض کردند کہ آن لباسی کہ حضرت امیر می‌پوشد شما نمی‌پوشید وضع لباس شما خیلی فرق کرد! فرمود روزگار فرق کرد وضع خیلی‌ها فرق کرد آن روزگار هیچ خبری نبود حضرت لباس کهنہ می‌پوشید «وَلَقَدْ رَفَعْتُ» نہ «رَفَعْتُ»! «وَلَقَدْ رَفَعْتُ مِذْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا»^۱ «ترقیع» یعنی دادم بہ خیاط کہ رُقعہ رُقعہ بزند این جایش پارہ شد بدوزد. خود «راقع» آن است کہ خودش پارہ‌ها را می‌دوزد، «ترقیع» این است کہ دادم بہ خیاط «لَقَدْ رَفَعْتُ مِذْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا» چندین بار دادم بہ خیاط کہ درست کند الآن خجالت می‌کشم چون این لباس کهنہ را چندین بار دادم.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۶۶؛ الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۵، ص ۵۱۱.

۲. الأمالی (للصدوق)، ص ۶۲۰.

آن روزگار همین طور بود حضرت فرمود آن روزگار خبری نبود خیلی‌ها نداشتند لذا وجود مبارک حضرت امیر باید آن گونه باشد اما حالا که وضع همه مردم خوب است ما چه داعی داریم که لباس کهنه بپوشیم؟ معلوم می‌شود بعضی از احکام برای زمان و زمین است. الآن شما می‌بینید دو فتوا است در بیع مکیل و موزون ربوی است، معدود و ممسوح ربوی نیست. پارچه‌ای که با مساحت خرید و فروش می‌شود ربوی نیست مثل این را با مثل این می‌فروشد «مع الزیاده». گردو و تخم مرغ که قبلاً معدود بود حالا معدود نیست. بعضی از امور قبلاً موزون بودند حالا نیستند بعضی‌ها به عکس. آیا ربا گرفتند در مکیل و موزون که در مکیل و موزون حرام است در معدود و ممسوح حرام نیست، همان مکیل و موزون عصرِ وحی است یا مکیل و موزون کل است؟ «فیه نظران»: بعضی مثل مرحوم کاشف الغطاء و مانند او می‌گویند آنچه که مکیل و موزون عصرِ وحی بود آن ربوی است و اگر چنانچه چیزهای دیگر بعدها مکیل و موزون شد آنها ربوی نیست، بعضی می‌گویند نه مکیل و موزون هر عصر و مصری موضوع حکم است اگر چیزی قبلاً مکیل و موزون بود حالا شد معدود و ممسوح، این ربوی نیست.

پرسش: بعضی‌ها هم مشترک است مثل تخم مرغ که هم معدود است و هم مکیل و موزون.

پاسخ: بله در هر بلدی حکم خاص خودش را دارد، یا نه در همان مغازه حکم خاص آن مغازه را دارد. اگر چنانچه یک چیزی قبلاً مکیل و موزون نبود مثل تخم مرغ و گردو و مانند آن ربوی نبود الآن که مکیل و موزون شد می‌شود ربوی، در هر شهری در هر مصری در هر عصری اگر چنانچه حکم فرق کرد این است آیا معیار به نحو قضیه خارجیّه برای عصر نزول وحی است، یا نه هر عصری حکم خاص خودش را دارد؟ این «فیه وجهان و نظران»: نظر مرحوم کاشف الغطاء این است که هر چیزی مربوط به عصر قبلی است، بعضی‌ها می‌گویند اگر چیزی در اعصار گذشته مکیل و موزون بود و الآن معدود و ممسوح است معیار حال فعلی است و مشتق در «متلبس

بالفعل» است ربا در آن نیست. آیا بعضی از احکام از این قبیل است یا از این قبیل نیست؟ البته اینها در حد احتمال است. اما عمده این است که در فضیلت هیچ فرقی بین زن و مرد نیست هر کسی کامل تر دقیق تر علمی تر و با اخلاص ترقی کرد «طوبی له و حسن مآب»، صرف مرد بودن دلیل فضیلت نیست، چون هیچ کار علمی و عبادی مشروط به ذکورت یا ممنوع به انوشت نیست، «نعم» کارهای اجرایی تقسیم شده است.

«و الحمد لله رب العالمین»